

ترتیب اجزای جمله

« چشم بد دور ز حال تو که در عرصه حُسن بیدتی بلانده بُرد از همه دُخوشید گمرو »

تا مرتبش نکنیم؛ نه معنی منضم، نه درباره نهاد، مفعول، و متمم منضم صحبت کنیم

« چشم بد از حال تو دور [باشد] زیرا که [حال تو] در عرصه (= میدان) حُسن بیدتی (= بیاده ای)

راند که از ماه و خورشید گمرو بُرد ← تازه همیشه نمیدانم شاعر چی میخواست بگوید؛ شکر ادبی هم منسوخه؛ ملاحظه کنید:

« در بیغ آدم مرتب ستولان و اینداری در محلت کولان » که مرتب شدش میشه:

[من] مرتب ستولان و اینداری در محلت (= محله) کولان، در بیغ (= منضم) اوید

نکته: گنم مانع شدن گام اول در بررسی جمله، مرتب کردن اونو. ترتیب اجزای جمله در زبان هم صفی گبری

نداره، به دونه نهاد بلام و به هزاره که آخر هزاره هم فعل میله؛

ساختار جمله در زبان فارسی:

نهاد + کلمه جزوا (متمم و مقید و مفعول و متمم و صفت و...) + فعل

این هم سده مرتب اجزای جمله در زبان فارسی (البته قد قبل از نهم می تواند بیاید)

تمرین: اشعار و عبارات زیر را مرتب کنید

① مانند پرو بهمان صبح حالی یعنی از جهان در دل ملالی

پاسخ: نهاد، مفعول در ابتدای جمله قرار میگیرد. **نهاد:** چیزی یا کسی است که درباره آن، خبری می دهیم

در مصرع اول، ما در ابواب « **صبح حالی** » صحبت میکنیم؛ پس این ترکیب باید در آغاز جمله بیاید. فعل هم که

با بیان جمله قرار دارد؛ بنا بر این مصرع اول اینگونه می شود: **صبح حالی پرو بهمان مانند** (= نمی مانند)

مصرع دوم، جمله ای جداگانه است و نهاد و گزاره آن، باید مشخص شوند. **گزاره:** خبری است که درباره

نهاد داده می شود. **نهاد مشخص کردن گزاره:** کافی است نهاد را پیدا کنید هر چه در جمله باقی ماند، گزاره است.

مصرع دوم: [تو] از جهان در دل، ملالی نمی بینی

② سخن کم لوی و سگ لوی در کنار که از بسیار لغت مرد شد خوار

پاسخ: جمله اول چیست؟ « سخن کم لوی » نهاد این جمله « تو » است که از روی فعل جمله که بعد از آن آمده

می بینیم « [تو] کم سخن لوی ». هر چیزی که در جمله وجود ندارد و ما اضافه میکنیم داخل ملامت یا توبیخ می نوازیم.

حالا سراغ جمله دوم می رویم: [نو] در کار، [سخن] لا نبقو لوی و جمله سوم هم که آسان است:

مردان بسیار سخن خوارند.

۳) به دوستی پادشاهان اعتماد نتوان کرد و برآواز خویش کودکان که آن به خیالی قیدل شود و این به خوابی

منعبر آورد

* بعضی فعل ها هستند که معمولاً نهاد مشخص ندارند. این فعل ها ساختار زیری را دارند:

$+ \text{مصدر یا مصدر مفرج هم} (= \text{مصدر بدون ن})$	توانستن
	باستن (= لازم بودن)
	یارستن (= توانایی داشتن)
	شایدستن (= شایستگی بودن)

مثال: نباید رفت - می توان گفت - شایدستن

جمله اول این عبارت هم دارای چنین فعلی است (به دوستی پادشاهان اعتماد نتوان کرد و برآواز خویش

کودکان) می شنید که بخشی از جمله بعد از فعل آمده است که موقع حرکت کردن، آن ها را به داخل جمله وصل

از فعل متصل میکنیم: به دوستی پادشاهان و برآواز خویش کودکان اعتماد نتوان کرد

این عبارت، دو جمله دیگر هم دارد که خودشان حرکت اند:



« آن به خیالی بدل شود » - « این به خوایی، هفتگرم »

* چند نکته بسیار مهم :

۱- معمولاً به تعداد فعل های عبارت با بیت و ... جمله داریم .

۲- همیشه نهاد فعلی که آخر آن « م » باشد ، من است مثلاً : ^{من} سین دردم به زاهدان می دهم .

۳- نهاد امری از ضمائر « من - تو - او - ما - شما - آنها (ایشان) » باشد ، ممکن است در جمله ذکر شود

مانندمان موقع مرتب کردن ، آن را در ابتدای جمله قرار می دهم .

۴- شده جمله خودش یک جمله محسوب میشود مثلاً : ای دوست ، شده جمله است و یک جمله به حساب میاد

۵- همیشه نهاد فعلی که آخر آن « ی » باشد ، تو است مثلاً : ^{تو} باغوش هستی

۶- در هنگام مرتب کردن بیت ، ضمائر بیرونه (م / ت / ا / ن / ه / آن / به / شان)

بلايه ضمائر گسته (من - تو - او - ما - شما - آنها) بدل میکنند .

۷- همیشه نهاد فعلی که آخر آن « یم » باشد ، ما است و نهاد فعلی که آخر آن « ید » باشد ،

شما است

بریم سراغ جدیداً ترمین:

روزگاری مرغی رسد، گنگ دل عاشق رو شکر کن ماد که از بد بتر شود

پایه: جمله اول: اگر روزی مرغی به تو برسد / جمله دوم: گنگ دل عاشق ← نهاد این جمله نامه برد که خودمان ضمیر
حرف قرینه نهاد

مناسب با فعل جمله لا سحای نهاد قرار داریم / جمله سوم: [تو] رو (= برو) . این جمله فقط یک کلمه این آهوه

است! / جمله چهارم: [تو] شکر کن / جمله پنجم: ماد؛ یعنی نکند / جمله ششم: [اوضاع بتر (= بدتر)]

از بد شود. نهاد این جمله لا از روی مفهوم جمله پیدا میکنیم.